

## نگرش اجتماعی ابن خلدون به ادب عربی در «مقدمه»

\* اکبر مجدالدین

جامعه‌شناس شهید بهشتی

### خلاصه‌المقال

کان ابن خلدون قد تعلم کثیراً من العلوم الادبیة تعلماً جيداً فارتقت معارفه و اتسع اطلاعه بحيث انه اصبح و هو من اساتذه هذه العلوم و من اکبار ائمة الادب و اعلام البيان العربی. و کان منهجه فی کتابه نصوص الادبیة و الرسائل الشخصیة و الحکومیة منهجاً رائعاً بدیعاً یمتاز بالسهولة و الوضوح و حسن الاداء و التنسيق فی حین کانت مناهج اخرى قد سيطرت علی اوساط الکتاب و الادب فی مختلف انحاء البلاد العربیة و کانت هذه المناهج قد تميز بالتکلف و التقييد بقیود السجع و المحسنات البدیعیة التي کانت قاعده الکتاب فی ذلك العهد. و کان منهجه هذا احياء الأسلوب العربی الذي کان يتجسدو يتیلور فی أسلوب عبدالحمید الکاتب فی العصر الاموی ثم فی أسلوب الجاحظ و سائر فحول الکتاب فی العصر العباسی. و کان لاسلوب ابن خلدون هذا، اثر حاسم فی نهج الکتابه فی مختلف انحاء العالم العربی فیما بعد وفاته و فی العصر الحديث. و کان کلامه یعتبر فی توصیف اثار العلماء و الادب باء کفصل الخطاب الذي کان يستند علیه لتقييم تلك الآثار. و قد اشار ابن خلدون فی «المقدمه» الی خصائص العلوم الادبیة فی عصره و درسها و بحث عنها فی اطار النقد العلمی. و لکن ما یهمنا اکثر، هوانه کان یبحث عن هذه العلوم من منطلق اجتماعی اوبعباره اخرى من زاویه علم الاجتماع و فی اطار قواعده و مقوماته وها هی نقطه العطف التي بادرتا بتبيينها فی هذا المقال.

المصطلحات الرئيسية: ابن خلدون، العلوم الادبیة العلوم الاجتماعیة، علم الاجتماع

## بررسی ادبیات اجتماعی مقدمه ابن خلدون

اکبر مجدالدین

استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی

### حکیده

ابن خلدون بسیاری از علوم ادبی را آمیخته بود و به آن‌ها تسلط کامل داشت؛ به گونه‌ای که شیوه نگارش ادبی او شیوه‌های رایج را که متجز به نشر مصنوع و متکلف می‌شدند تحت الشعاع خود قرار داد و به تدریج جایگزین آن‌ها شد او شاعر و شعرشناس بود و اظهار نظرهایش در مورد هنر ادبی و عالمان آن علوم به منزله یک ملاک قطعی به‌شمار می‌رفت. ابن خلدون ویژگی‌های علوم ادبی زمان خود را در «مقدمه» تر شمرده و به بررسی و نقد آن‌ها پرداخته است. اما نکته مهم این است که در همه این موارد، ابن خلدون با نگرشی اجتماعی و جامعه‌شناسی وارد صحنه ادبیات و علوم وابسته به آن شده است و به دنبال کشف ریشه‌های اجتماعی متناسب با شرایط و ویژگی‌های ادبیات رایج در زمان خود بوده است. به نحوی که می‌توان کنار او را در چهارچوب جامعه‌شناسی ادبیات تلقی کرد.

کلیدواژه‌ها: ابن خلدون، علوم ادبی، علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی

## مقدمه

ابوزید ولی‌الدین عبدالرحمان بن محمد مشهور به ابن‌خلدون در رمضان سال ۷۳۲ هجری قمری در تونس متولد شد. عصری که ابن‌خلدون در آن می‌زیست (نیمه دوم قرن هشتم هجری و نیمه اول قرن چهاردهم میلادی) همراه با تحول و انقلاب در سراسر دنیای متمدن آن زمان بود. در مجموع جهان اسلام و عرب به سوی انحطاط و تجزیه و جهان غرب به سوی جنبش و بیداری در حرکت بودند (ابن‌خلدون ۱۳۸۲: ۴۴). اما جهان عرب به‌رغم بحران سیاسی از وحدت ادبی و فرهنگی کاملی برخوردار بود. وحدت زبان، نواحی گوناگون کشورهای مختلف عربی را به هم ارتباط می‌داد و پیوندهای معنوی نیرومندی میان آن‌ها برقرار می‌کرد و افکار و روحیات آنان را به هم نزدیک می‌ساخت. ساکنان سرزمین‌های مختلف عرب از طریق رفت و آمدهای تجاری، انجام فریضه حج و موارد دیگر با یکدیگر آشنا می‌شدند و تبادل فکر می‌کردند و از اوضاع کشورها و شرایط اجتماعی یکدیگر آگاهی می‌یافتند. ادیبان و فقیهان و دانشمندان با مکاتبه یا سفر و دیدار یکدیگر به هم می‌پیوستند و دستاوردهای فکری، علمی و ادبی آنان از سرزمینی به سرزمین دیگر راه می‌یافت (همان: ۴۴). در آن زمان تونس نیز یکی از مراکز علم و ادب در سرزمین مغرب عربی به‌شمار می‌رفت و مأمّن دانشمندان مهاجر اندلس بود (ابن‌خلدون ۱۹۵۷: ۳۴). محمد پدر ابن‌خلدون که در ابتدا مانند پدر خود در کار سیاست بود، از آن کناره گرفت و به آموختن علم روی آورد (همان: ۳۲) و به گفته ابن‌خلدون «از راه شمشیر و کارگزاری به راه علم و عرفان و تصوف تغییر مسیر داد و به مطالعه و تعمق و تفکر پرداخت و در صنایع ادبی و فنون شعر سرآمد شد» (همان: ۱۴). ابن‌خلدون نیز با تأثیرپذیری از محیط اجتماعی و خانوادگی به آموختن علوم مختلف پرداخت و قرائت‌های مختلف قرآن مجید، علوم دینی مانند تفسیر و حدیث و فقه و علوم ادبی مانند لغت، صرف، نحو، بلاغت، ادبیات و به ویژه شعر و فلسفه و منطق را از پدرش که اولین استاد او بود و دیگر اساتید خود آموخت (ابن‌خلدون ۱۳۸۲: ۳۸). او بسیاری از کتب ادب و دیوان‌های شاعران را فرا گرفت و بسیاری از اشعار را از بر کرد (همان: ۵۳). هرچند ابن‌خلدون در هجده سالگی به علت شیوع وبا پدر و مادر و بسیاری از وابستگان، دوستان و اساتید خود را از دست

داد، با مهاجرت به مغرب به مدت چهارسال در روستای آرام و دوز از ازدحام به نام منداس به مطالعه و تحقیق ادامه داد و علاوه بر چهار اثر دیگر، اثر معروف خود «مقدمه» را نیز در ۴۰ سالگی در همان محل تألیف کرد (العظمه ۱۹۸۷: ۵) و به این ترتیب جامعه‌شناسی را بنیان نهاد؛ در حالی که بیش از یک ربع قرن تجربه و مشاهده رویدادهای سیاسی و اجتماعی و حضور در دربارهای مغرب و اندلس و آمد و شد با قبیله‌های مختلف و بررسی شرایط اجتماعی و ویژگی‌ها و آداب و رسوم آن‌ها را پشت سر نهاده بود و ذهن و اندیشه توانایش او را به تأمل و تعمق در این امور و پدیده‌ها و شناسایی موارد مشابه و بررسی علل و عوامل آن‌ها و بازشناسی نتایج مستقیم و غیرمستقیم آن‌ها و ارجاع آن‌ها به قوانین کلی رهنمون می‌شد (ابن‌خلدون ۱۹۵۷: ۶۴). اطلاعات وسیع ابن‌خلدون سبب شده است تا در هر دو زمینه اجتماعی و ادبی، آثار و نظریات ارزنده از او برجای ماند که مقام او را به عنوان ادیب و جامعه‌شناس (یا بنیان‌گذار جامعه‌شناسی) تثبیت کند. ولی نکته‌ای که در این مقاله مورد توجه و تأکید قرار گرفته این است که نگرش ابن‌خلدون به ادبیات تحت تأثیر مطالعات و نگرش اجتماعی او قرار داشته و او ادبیات را در زمینه اجتماعی آن می‌کاود و آن را پدیده‌ای اجتماعی می‌داند و به عبارت دیگر او یک «جامعه‌شناس ادیب» یا «ادیب جامعه‌شناس» بوده است. او خود در پایان جلد دوم «مقدمه» و پس از بحث تفصیلی درباره انواع علوم و صناعات و از جمله علوم ادبی، کتاب خود را با این عبارات پایان می‌دهد: «... از این رو بر آن شدیم عنان سخن را... بگیریم و به موضوع این کتاب... خاتمه دهیم چه موضوع آن، طبیعت اجتماع و حوادثی است که در آن روی می‌دهند و ما درباره مسایل آن به حدی که گمان می‌کنیم کافی باشد به‌طور جامع و وافق گفتگو کردیم و شاید کسانی که پس از ما بیایند و از جانب خدا به اندیشه درست و دانش آشکار و روشن مؤید باشند، پیش از آن چه ما در این باره نوشتیم، در مسایل آن کنجکاوی و تعمق کنند؛ چه مبتکر و استنباط‌کننده یک فن ملزم نیست در مسایل آن پی‌جویی کند و به نهایت برسد؛ بلکه او باید موضوع آن علم و تقسیم فصول آن را تعیین کند و آن چه را که درباره آن سخن می‌رود نشان دهد؛ و متأخران، مسایل را پس از مبتکران، قسمت به قسمت به آن می‌افزایند تا رفته‌رفته تکمیل شود» (ابن‌خلدون

۱۳۸۲: ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲). ما سعی می‌کنیم تا در این مقاله، شواهد این امر را بر اساس مباحث ادبی «مقدمه» عرضه کنیم.

## ۱ - بینش اجتماعی ابن خلدون

ابن خلدون از خلال مشاهدات و تأملات خود در شئون زندگی اجتماعی دریافت که پدیده‌های اجتماعی نیز همانند دیگر پدیده‌ها در چهارچوب قوانین طبیعی قرار دارند (زیدان ۱۹۸۰: ۷۶) و پدیده‌های اجتماعی عبارتند از ساختارها و رویکردهایی که در جامعه‌های انسانی به عنوان مبنای تنظیم زندگی اجتماعی و هماهنگی روابط میان افراد جامعه با یکدیگر و روابط آن‌ها با دیگران به وجود می‌آیند (همان ۱۹۸۱: ۱۸۲). او پدیده‌ها را از لحاظ روش‌شناسی به دو نوع تقسیم می‌کند: پدیده‌های ریخت‌شناختی که مربوط به زندگی ابتدایی و متحول، اصول مدنیت‌های پیشین، توزیع انسان‌ها در محدوده‌های جغرافیایی، مسائل مربوط به حرکت‌های جمعیت، مسائل مربوط به طراحی شهری و روستایی و تأثیر اقلیم بر پدیده‌ها یا به قول دورکیم مورفولوژی اجتماعی و پدیده‌های مربوط به نظام‌های اجتماعی که عبارتند از پدیده‌های سیاسی، اقتصادی، تربیتی، خانوادگی، اخلاقی، زبانی، ذینی و زیباشناختی (همان: ۱۵۸). نکته مهم دیگر آن‌که ابن خلدون پدیده‌های اجتماعی را در هر دو حالت ایستا و پویا یا دو حالت ثبات و تغییر (و به تعبیر جدید استاتیک و دینامیک) بررسی می‌کند. به عبارت دیگر از یک طرف وضعیت یک پدیده در زمان و مکان معین و از دیدگاه تشریحی (آناتومیک) و از سوی دیگر تغییرات آن و چهارچوب‌ها و قوانین حاکم بر آن تغییرات را مورد توجه و مطالعه و بررسی قرار می‌دهد. همچنین به لحاظ این‌که برای ژویدادهای اجتماعی و تاریخی ماهیت و طبیعت واحدی قائل است و آن را در زمان‌های مختلف تکرارپذیر می‌داند از معدود متفکران متقدم است که از مقایسه به عنوان یک روش یاد می‌کند: «و هم لازمست (در مسائل مزبور) وقایع حاضر و موجود را با احاطه کامل بداند (و آن وقایع حاضر را با آنچه حاضر و موجود نیست، بسنجد) و موازد مشابَهت یا اختلاف آن دو را دریابد و به علت‌یابی و تجزیه و تحلیل آن موارد بپردازد (ابن خلدون ۱۳۸۲: ۵۱).

## ۲ - ابن خلدون و ادبیات عرب

## ۲ - ۱ - اطلاعات ادبی ابن خلدون

همان گونه که گفته شد ابن خلدون در ادبیات عرب در هر دو زمینه نظم و نثر اطلاعات وسیعی داشت. او در دربار چاکمانی چند به کار گماشته شد و از نویسندگان و دبیران درباری به شمار می‌رود. در آن زمان، استفاده از نثر مصنوع و متکلف در نگارش رواج فراوان داشت؛ به گونه‌ای که نه تنها هیچ نوشته‌ای غیرمنسجم نبود بلکه، علاوه بر آن از آرایه‌های بدیعی نیز در نگارش استفاده می‌شد. در واقع، هرچه از نخستین دوره عباسی فاصله می‌گیریم و هرچه موضوعات نگارش تعدد و تنوع می‌یابند، نثر هم متکلف‌تر و پیچیده‌تر می‌شود و اطناب مقبولیت می‌یابد؛ ایجاز عیب به شمار می‌رود و نویسندگان به استفاده از مترادفات می‌گیرند. علاوه بر این، از قرن هفتم هجری فعالیت‌های فکری و خلاقیت و ابتکار کاهش یافته بود و تقلید و دنباله‌روی جای خود را باز کرده بود (عبدالجلیل ۱۳۷۳: ۱۹۹). ابن خلدون بر آن شد تا به این شیوه نگارش دیوانی خاتمه دهد و مانند عبدالحمید کاتب و جاحظ و دیگر نویسندگان بزرگ پیشین شیوه ساده‌نویسی را برگزیند و نثر مرسل را رواج دهد (ضیف ۱۹۹۲: ۳۲۶). او به مدت دو سال کاتب خاص ابوسالم در مغرب بود و رئیس دبیرخانه او به شمار می‌رفت و انجام مکاتبات و ابلاغ‌های کتبی او را بر عهده داشت و سبک ویژه‌ای را در نگارش رایج ساخت که ساده و روان و عاری از قید و بندهای نثر مصنوع بود. او نویسنده‌ای فصیح و شاعر بود و با نویسندگان عرب و غیرعرب، آشنایی و ارتباط داشت (الزركلی ۲۰۰۵: ۳۳۰). خود او در کتاب «التعریف بابن خلدون و رحلته غریبا و شرقا»، در این مورد می‌گوید: «هنگامی که ابونالم مزینی مرا به عنوان دبیری خود برگزید و انجام مکاتبات مربوط به خود را بر عهده من گزارد، بیشتر نامه‌ها را با نثر مرسل می‌نوشتم تا به دور از سجع‌پردازی و برای مردم قابل فهم باشد و این شیوه در بین اهل قلم رایج نبود» (ضیف ۱۹۹۲: ۳۲۶). ابن خلدون در «مقدمه» فصلی را به امر دبیری و کتبات و بایدها و نبایدها و آداب آن اختصاص داده است (ابن خلدون ۱۳۸۲: ۴۷۰ - ۴۷۹) و در بخش مربوط به ویژگی‌های نظم و نثر و نیز در بخش مربوط به تمایز سخن مطبوع و سخن مصنوع با انتقاد از وضع موجود

می‌گوید متأخران، فنون شعر را در نگارش متون به‌کار بردند و آن‌ها را موزون و مقفی ساختند و این شیوه را در کتابت دیوانی نیز رواج دادند و نثر مرسل را رها کردند و به فراموشی سپردند و رعایت اصل مطابقت کلام با مقتضای حال را به کناری نهادند و به‌این‌سان، معنی را فدای لفظ کردند و کلام را از معنی تهی ساختند (ضیف ۱۹۹۲: ۳۲۶ - ۳۲۷). او در مورد علل و انگیزه‌های این رویکرد می‌گوید آنان از ساده‌نویسی ناتوان بودند و برای جبران کوتاهی خود در منطبق ساختن سخن با مقصود به سجع روی آور. شدند و به آراستن سخن با این‌گونه از سجع و القاب و عناوین دور از ذهن اکتفا کردند (الجنیدی ۱۹۸۵: ۱۸۶). و در مورد پیامدهای آن نیز می‌گوید «تکلف در نگارش موجب غفلت از ترکیب‌های اصلی کلام می‌شود و آن را از غرض اصلی دور می‌سازد و بلاغت را از میان می‌برد و در سخن به جز این محسنات و آرایش‌ها چیزی باقی نمی‌ماند» (ابن‌خلدون ۱۹۵۷: ۹۶ - ۹۷). شیوه نگارش ابن‌خلدون، «مقدمه» را از خصوصیات یک نثر موقر و متین برخوردار ساخته و به عنوان یکی از درخشان‌ترین آثار ادبیات عرب در یک مقطع زمانی خاص در آورده است. در واقع، اهمیت مقدمه هم از جهت محتوی است و هم از جهت قالب. ابن‌خلدون هم فصاحت را در نظر دارد و هم ترسیم دقیق صحنه‌های وسیعی را که در برابر ما قرار می‌دهد (عبدالجلیل ۱۳۷۳: ۲۶۲). ابن‌خلدون، امیربیان و یکه‌تاز میدان بلاغت بود. او از توانمندترین کسانی بود که زبان عربی را با استحکام، دقت، روانی و شفافیت آراستند. واژه‌ها در دست او مانند موم نرم بودند. عبارت‌های او طولانی بود؛ ولی ساخت و بافت مستحکمی داشت. قلم او قلم دانشمندی بود که برای قانع کردن مخاطب از استدلال و توضیح سود می‌جوید. شیوه نگارش ابن‌خلدون متین و نثر او شیوا و روان و قابل فهم بود (الفاخوری ۱۹۹۶: ۳۵۳). ابن‌خلدون با قلم خود، نه تنها به جهان عرب بلکه به فرهنگ عمومی جهان، ثروتی استثنایی تقدیم کرد (عبدالجلیل ۱۳۷۳: ۲۵۰). به‌این‌سان، می‌توان ابن‌خلدون را احیاکننده سبک نگارش عربی اصیل در دوران طلایی نخستین دانست که در آثار عبدالحمید کاتب در دوران بنی‌امیه و آثار جاحظ و دیگر نویسندگان بزرگ دوران بنی‌عباس نمود کامل می‌یافت. متأسفانه از مکاتبات و آثار دیوانی ابن‌خلدون تنها یک نمونه باقی مانده و آن بخشی از نامه‌ای

است که به ابوسعید عثمان بن احمد مرینی پادشاه مغرب نوشته و آن را در کتاب «التعریف» خود آورده است. محتوای این نامه، بیان احوال تیمور و تاتار از زمان چنگیزخان است. این نامه با نثر مرسل و بدون تکلف سجع و بدیع نوشته شده و چنان که از نامه دیگر ابن خلدون به لسان الدین ابن خطیب که در پاسخ به نامه پر از پیرایه‌ها و آرایه‌های سجع و بدیع او نوشته بر می‌آید، ابن خلدون، شیوه ساده‌نویسی را در مکاتبات شخصی و خصوصی خود نیز به کار می‌گرفته است (ضیف ۱۹۹۲: ۳۲۷).

نکته جالب این که شیوه نگارش ابن خلدون به‌رغم ویژگی‌های مثبت خود در زمان حیات او و تا چند قرن پس از درگذشت او چندان مورد توجه قرار نگرفت و رواج نیافت و پیروان چندان‌انداشت. زیرا نویسندگان، با شیوه‌های نگارش پر از تکلف خو گرفته و به این سیاق دل‌خوش کرده بودند و آن را می‌پسندیدند و می‌ستودند. شیوه‌هایی که دز محدوده تنگ سجع و زیبایی‌های بدیعی گرفتار شده بود و بیشتر به تزیین سخن و کلام می‌پرداخت تا به توضیح و انتقال دقیق و آسان مفاهیم و معانی. البته این رویکرد و تلاش ابن خلدون که پشتوانه نیرومندی از آثار ادبی پیشگامان و بزرگانی مانند فارابی، ابن‌سینا، بیرونی، ابن‌حزم و جاحظ را داشت، زمینه تأمل و مقایسه‌ای را پدید آورد که باعث شد تا خروج نویسندگان تکلف‌گرا از چهارچوب و طبیعت کلام و بیان اصیل عربی و نیز سستی و نقص و کم‌مایگی آن‌ها آشکار شود (الجنیدی ۱۹۵۸: ۱۸۵). و این امر، به خصوص در غرب جهان عرب (مغرب عربی)، که ابن خلدون در آن‌جا می‌زیست و آثار او در آن‌جا پدید می‌آمد نمود بیشتری داشت (الفاحوری ۱۹۹۶: ۳۵۳). بر روی هم، می‌توان گفت آن هنگام، دوران گذار از شیوه رایج عصر انحطاط ادبی در جهان عرب بود که از قرن هفتم هجری شروع شده بود و تا قرن سیزدهم ادامه یافت. تاریخ ادبیات عرب در این چند قرن، سخت خاموش است. البته مؤلفات زیاد و پر حجم بودند اما بیشتر تقلید و سرقت و نقل بود تا نوآوری و به ندرت تازگی و اصالت در آن‌ها یافت می‌شد و به تعبیری می‌توان این دوره را دوران دایره‌المعارف‌نویسی نیز دانست که آثار ادبی آن پر حجم ولی کم محتوا است (عبدالجلیل ۱۳۷۳: ۲۵۰ - ۲۵۱). این حالت ادامه یافت تا ربع آخر قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی)، که مقدمه ابن‌خلدون به مصر و از آن‌جا به سایر کشورهای

عربی رسید و در دسترس مردم و مورد توجه آنان قرار گرفت و تدریس آن در برنامه آموزشی تعدادی از مراکز علمی گنجانده شد (ضیف ۱۹۹۲: ۳۲۷). این رویداد با نهضت فکری، ادبی و فرهنگی ازوپا نیز همزمان بود و این همه سبب شد تا نویسندگان و مؤلفان با فاصله زمانی کوتاهی در همه سطوح و انواع نگارش از نوشتن کتاب تا روزنامه‌نگاری و سخنوری و نامه‌نگاری به این شیوه روی آورند و از این رهگذر نثر عربی ویژگی‌های دوران نخستین خود را که در استحکام، شفافیت و روانی و اصالت خلاصه می‌شد، باز یابد. ویژگی‌های این شیوه ادبی عبارت بود از استفاده از تعبیرهای منطقی و ساده و قابل قبول، دوری از تکلف، توجه خاص به معانی، پرداختن به موضوعات حیاتی و مهم به‌طور دقیق و روشن و گاه با انگیزه دینی در جهت راهنمایی و ارشاد مردم (شلق ۱۹۹۱: ۱۰۱). میراث ادبی ابن‌خلدون، بهترین استادی بود که پیشگامان دوران نهضت ادبی جدید، در مصر و دیگر کشورهای مشرق عربی از آن چیزهای بسیاری آموختند (خفاجی ۱۹۸۷: ۲۵۶). نکته قابل توجه و جالب دیگر این‌که شیوه نگارش ابن‌خلدون با مجموعه ویژگی‌ها و محتوای خود مورد توجه قرار گرفت و رواج یافت و این امر اشتباهات موجود در آن را نیز در بر می‌گرفت؛ ترکیب‌هایی مانند «لاید و آن...»، «لایترک شیئا الا و احصاه...»، «لم یقتصر علی هذا بل و اخذ یعمل کیت و کیت...»، «هذه الشروط تتوفر فی...»، «یوقفنا علی کذا» و «هذا الامر و ان کان کذا و کذا، الا انه کیت و کیت...» (ابن‌خلدون ۱۹۵۷: ۲۰۰ - ۲۰۲).

به هر حال غیر از آنچه گفته شد دلائل و شواهد متعدد دیگری نیز در اثبات اطلاعات غنی و گسترده و دقیق ادبی ابن‌خلدون موجود است که اینک به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. ابن‌خلدون در دیباچه یا به تعبیر بهتر خطبه کتاب «مقدمه» از نثر مصنوع و مسجع رایج در زمان خود استفاده کرده است که در عین کوتاهی، احاطه او را به فنون و صنایع ادبی می‌نمایاند (ابن‌خلدون ۱۳۸۲: ۱ - ۱۱). وی همچنین تعدادی از خطبه‌هایی را که به گفته خود به رسم علمای تونس در آغاز هر درس ایراد می‌کرده، در صفحات ۲۸۰ به بعد کتاب «التعریف» ثبت کرده که همه آن‌ها بلیغ و دارای مسجع‌اند (ضیف ۱۹۹۲: ۳۰۵).



- مباحث مربوط به زبان و ادبیات عرب را به تفصیل مطرح کرده و اهمیت آن‌ها را عمدتاً در نقشی دانسته که در استحکام و نیکویی نظم و نثر ایفا می‌کنند. او همچنین شرایط حاکم بر ادبیات نواحی مختلف جهان عرب در شهر و روستا و بادیه بیان کرده و به نقد آن‌ها پرداخته است (ضیف-۱۹۹۲: ۳۲۶). او از دانشمندان زیادی نام برده و به سخن یا اثر یا کلام و شعر آن‌ها استناد کرده است که این خود حاکی از وسعت اطلاعات او است و موارد زیر نمونه‌هایی از آن‌هاست که نگارنده، آن‌ها را از مباحث صفحات ۱۱۵۷ تا ۱۲۹۲ جلد دوم ترجمه «مقدمه» به ترتیب زیر استخراج و تنظیم کرده است.
- در علم نحو و تطور آن: حضرت علی علیه السلام، ابوسعید دوئلی، سیبویه (الکتاب)، ابوعلی فارسی، ابوالقاسم زجاج، ابن مالک (التسهیل)، زمخشری (المفصل)، ابن حاجب (المقدمه)، ابن معطی (الالفیه)، - که قبل از سرایش الفیه ابن مالک، شهرت فراوانی داشته است - جمال‌الدین بن هشام (المغنی و همچنین الکبری و الصغری) (ابن خلدون ۱۳۸۲: ۱۱۵۸ - ۱۱۶۲).
- در لغت‌شناسی: خلیل بن احمد فراهیدی (کتاب العین)، ابوبکر زبیدی (تلخیص العین)، ابن‌سیده (المحکم)، جوهری (صاحح)، محمد بن ابوالحسین حاجب (تلخیص المحکم)، کراع (المنجد)، ابن‌درید (الجمهره)، ابن‌الانباری (الزاهر)، زمخشری (اساس البلاغه)، ثعالبی (فقه اللغة)، ابن‌سکیت (الالفاظ) و ثعلب (الفصیح) (همان: ۱۱۶۲ - ۱۱۶۷).
- فن بیان: جعفر بن یحیی، جاحظ، قدامه، سکاکی (المفتاح)، سماکی (البيان)، ابن مالک (المصباح)، جلال‌الدین قزوینی (الایضاح)، ابن‌رشیق (العمده)، جارالله زمخشری (تفسیر قرآن) (همان: ۱۱۶۸ - ۱۱۷۴).
- ادب‌شناسی (دانش ادب): ابن‌قتیبه (ادب الکاتب)، میرد (الکامل)، جاحظ (البيان و التبیین)، ابوعلی قالی بغدادی (النوادر)، ابوالفرج اصفهانی (الآغانی)، عیسی بن عمر، سیبویه (الکتاب) (همان: ۱۱۷۴ - ۱۱۹۶).
- شعرای نامور آفریقا و اندلس: ابن‌الرشیق، ابن‌الشرف، ابن‌حیان، ابن‌عبدربه (العقد الفرید)، قسطلی، صالح بن شریف، مالک بن‌مرحل، ابن‌شیرین، ابن‌جابر، ابن‌الجیاب، ابراهیم ساحلی طویجن، ابن‌خطیب (همان: ۱۱۹۶ - ۱۲۰۱).

- در کیفیت سرودن شعر: متنبی، معری، ابن ابی ربیع، کثیر، جریر، ذوالرمه، ابونواس، حبیب (ابوتمام)، بحتری، رضی، ابوفراس، ابن خفاجه، ابن رشیق و ناشی (همان: ۱۲۰۷ - ۱۲۲۴).
- در سیاق گفتار شعرا: حنّیب، عتابی، ابن معتز، ابن هانی، شریف: رضی، ابن مقفع (الرسائل)، سهل بن هارون، ابن الزیات، بدیع، صابی، ابن السهل، ابن النبی، بیسانی (الترسل)، عماد اصفهانی، ابوالقاسم بن رضوان کاتب علامت، ابوالعباس احمد بن شعیب، ابن النحوی، ابوعبدالله خطیب وزیر، شاطبی، ابن حاجب، خنجی (الجمل)، حسان بن ثابت، عمر بن ربیع، حطیثه، جریر، فرزدق، نصیب، غیلان ذی الرمه، احوص، بشار، نابغه، عنتره، ابن کلثوم، زهیر، علقمه بن عبده، طرفه بن عبد، ابوالقاسم شریف (سید)، شلوین (شلوینی) (همان: ۱۲۲۵ - ۱۲۳۱).
- در مکتب‌های مختلف شاعری: ابوتمام حبیب بن اوس طایبی، ابراهیم بن هلال صابی، ابوالبرکات بلفیقی، ابوالقاسم شریف سبتی، بحتری، مسلم بن ولید، بشار بن برد، ابن هرمه، کلثوم بن عمر، عتابی، منصور نمیری، ابونواس، ابن معتز، قیس بن دریح، کثیر، ابن رشیق (همان: ۱۲۳۵ - ۱۲۴۱).
- در انواع شعر:
  - (بداوی، حورانی، قیسی): شریف ابوالهیجا بن هاشم، سلطان بن مظفر بن یحیی، خالد بن حمزه بن عمر شیخ کعب، شبل بن مسکینانه بن مهلهل، علی بن ابراهیم، علی بن عمر، ام سلامه (همان: ۱۲۴۴ - ۱۲۵۴).
  - (موشح): مقدم بن معافر نیریزی، ابوعبدالله احمد بن عبدربه، عباده قزاز، ابوبکر بن زهر، محمد بن ارفع راسه، یحیی بن بقی، اعمی تطیلی، ابوبکر ابیض، ابوبکر بن باجه، ابن تیفلویت، محمد بن ابوالفضل بن شرف، حسن بن دویریده، حاتم بن سعید، ابواسحاق دوینی، ابوالحسن بن فضل، ابوالحسن سهل بن مالک، ابن حیون، مهر بن فرس، مطرف، ابن خرمون، ابن رائس، یحیی خزرجی، ابوبکر صابونی، ابوالحسن دباح، ابن خلف جزایری، ابن خزر بجایی، ابن سهل، ابوعبداله بن خطیب، ابن سناء الملک. مصری (همان: ۱۲۵۳ - ۱۲۶۸).

- (زجل): ابوبکر بن قرمان، ابوالحسن بن جحد راشبیلی، عیسی بلیدی، ابو عمر و زاهد اشبیلی، ابوالحسن مقری دانی، ابوبکر بن مرتین، محلف اسود، مد غلیس، یعتع، محمد بن عبدالعظیم، ابو عبیدالله بن لوشی. (همان: ۱۲۶۹ - ۱۲۷۹).

- (عروض بلد): ابن عمیر، ابن شجاع، علی بن مؤذن، کیفیف (همان: ۱۲۸۰ - ۱۲۹۰).

○ در تمام مباحث ادبی مربوط به نظم یا نثر ابتدا توضیح کافی و دقیق و روشن درباره ماهیت موضوع مورد بحث عرضه و سیر تطور تاریخی آن را از آغاز تا زمان خود بیان کرده است، سپس نظرهای مختلف را مطرح و آن‌ها را بررسی و ارزیابی نموده است. مجموعه این مباحث دست کم ۲۴ فصل کتاب را در بر می‌گیرد و به بیش از ۱۶۰ صفحه بالغ می‌شود و تنها آخرین فصل (فصل ۵۱) نزدیک به ۵۰ صفحه است و به معرفی انواع اشعار رایج در میان «بادیه‌نشینان» و «شهرنشینان» عرب اختصاص دارد. ابن خلدون ابتدا هر نوع را تعریف و سپس نمونه‌های مختلفی از آن را نقل کرده است.

○ ابن خلدون بیشتر به عنوان نویسنده شناخته شده است، اما به عنوان شاعر نیز در تاریخ ادبیات عرب از او یاد شده هر چند او را در نویسندگی برتر دانسته‌اند (الجدی ۱۹۸۵: ۲۰۵). او یکی از شعرای مدیحه‌سرا به‌شمار می‌رفته؛ (ضیف ۱۹۹۲: ۲۲۲). در زمان حکومت حفصیه در تونس که سرودن اشعار حماسی رواج داشته، ابن خلدون نیز با سرودن اشعاری در وصف شجاعت اعراب بدوی و قهرمانی‌های یکه‌سواران آن‌ها طبع آزمایی کرده است (ضیف ۱۹۹۲: ۲۳۹). او همچنین چندین قصیده سروده است که به قول خودش در حد متوسط است. مشخصات بعضی از آن‌ها را به نقل از توضیحات دکتر علی عبدالواحد باقی ذکر می‌کنیم: (ابن خلدون ۱۹۵۷: ۹۶ - ۱۰۲).

- قصیده‌ای صد بیتی که هنگام تقدیم کتاب «العبر» به سلطان ابوالعباس پادشاه تونس در سال ۷۸۴ هجری قمری سروده و محتوای کتاب را بیان کرده و ابیاتی از آن را نیز به مدح سلطان اختصاص داده است.

- قصیده‌ای که در دویست بیت در سال ۷۵۹ هجری قمری خطاب به سلطان ابی‌عنان سروده و عفو و رهایی خود از زندان را درخواست کرده است.

- قصیده‌ای در منقبت رسول اکرم و بیان معجزات آن حضرت که در شب میلاد ایشان در سال ۷۶۲ سروده و در اییاتی از آن، سلطان ابوسالم را نیز مدح گفته است. این قصیده از نظر فنی یکی از قصائد خوب او به‌شمار می‌رود.

- قصیده‌ای دیگر که در شب میلاد رسول اکرم سروده و در برابر محمد بن یوسف پادشاه غرناطه قرائت کرده است. او در این قصیده، بعضی از مشکلات خود را مطرح و ایوان تازه‌ساز محل جلوس پادشاه را توصیف و بد رفتاری عمر بن عبدالله وزیر او نسبت به خود را بازگو نموده است.

- ابن‌خلدون در سراپر کتاب «مقدمه» و به مناسبت موضوعات و مباحثی که مطرح کرده، به اشعار فراوانی استناد و آن‌ها را ذکر کرده است که با شمارش نگارنده، تعداد آن‌ها به بیش از ۸۰۰ بیت می‌رسد و بیشتر آن‌ها مربوط به مباحث ادبی و به ویژه بحث شعر و انواع آن است که به عنوان شاهد مثال آورده شده است.

▪ در موارد فراوانی برای اثبات صحت یک امر یا رویداد ادبی به دیدگاه ابن‌خلدون به منزله سندی متقن و قابل اتکا استناد شده است، که در این‌جا به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

- «برای دوره «موحدین» همین بس که مالک بن‌مرحل که به حق می‌توان او را بزرگ‌ترین شاعر مغرب دانست، در آن نشو، نمو یافت... و ابن‌خلدون با همه احتیاطی که از او سراغ داریم به شاعر بودن او اذعان کرد» (الفاخوری: ۱۹۸۶: ۹۹۶).

- انور الجندی، پس از استناد به نظر ابن‌خلدون در مورد وضعیت شعر تونس در زمان او مبنی بر این‌که غالب کلمات ساکن تلفظ می‌شده و تمیز فاعل از مفعول و مبتدا از خبر با قراین موجود در شعر امکان‌پذیر بوده، نه با حرکت حروف یا اعراب آن‌ها، می‌گوید: «از این‌جا معلوم می‌شود که شعر فصیح

- مغرب، و شاعران چنین شعری اندک و در برابر، سرایندگان اشعار عوامانه یا «قوالان» زیاد بوده‌اند (الجنیدی، ۱۹۸۵: ۲۱۵).
- «ابن تومرت متفکری ژرف‌اندیش بود... منطقی مستحکم و بیانی زیبا، روان، منسجم و همه فهم داشت. ابن خلدون درباره او می‌گوید او در حالی به مغرب بازگشت که دریای خروشان علم و ستاره درخشان دین بود» (الفاخوری، ۱۹۸۶: ۹۹۹).
- «در این دوره تعدادی از ترانه‌سرایان اندلسی به مغرب آمدند و به شاعران مغربی که به همین شیوه شعر می‌سرودند پیوستند و از تغییر شیوه‌های موجود، شیوه جدیدی پدید آوردند. ابن خلدون در «مقدمه» در این مورد می‌گوید: (آنان در مغرب قالب جدیدی از شعر که شبیه شعر موشح بود و قافیه دوگانه داشت پدید آوردند و آن را عروض بلد نامیدند...)» (همان: ۱۰۱۲).
- «بی‌گمان «معلقات» مشهورترین قصیده‌های دوران جاهلی بودند و دانشمندان در مورد وجه تسمیه و جمع‌آوری آن‌ها اختلاف نظر دارند. اما بیشتر بر آنند که معلقات هفت قصیده بوده که ادیبان دوران جاهلی به علت اهمیتی که برای آن‌ها قائل بودند آن‌ها را گرد آوردند و سپس آن‌ها را با آب طلا نوشته به پرده‌های کعبه آویختند. ابن عبدربه (۹۳۹ میلادی) ابن رشیق (۱۰۶۴ میلادی) و ابن خلدون (۱۴۰۵ میلادی) و تعداد زیادی از صاحب‌نظران دیگر این قول را پذیرفته‌اند» (همان: ۱۴۹) و (عبدالجلیل، ۱۳۷۳: ۴۲).
- «کتاب البیان و التبیین جاحظ، در ادبیات عرب بسیار با ارزش است... ابن خلدون در مورد این کتاب می‌گوید از اساتید خود در مجالس درس و گفت و شنود علمی شنیدم که چهار رکن برای ادبیات بر می‌شمردند و کتاب البیان و اتبیین را یکی از آن‌ها می‌دانستند» (همان: ۵۷۰).
- «ترانه‌سرایان در اشعار خود به‌طور معمول زیاد از این شاخ به آن شاخ می‌پریدند ولی بعضی از آنان آن را از حد گذراندند و این زیاده‌روی تکلفی در شعر پدید آورد که ابن خلدون به حق از آن یاد کرده است» (همان: ۹۵۰).

- «بزرگان علم و ادب بر این نکته اتفاق نظر دارند که اندلس- خاستگاه شیوه توشیح بوده است... این خاتمه، این یسام، ابن‌خلدون و... از آن جمله‌اند» (همان: ۹۵۱).

- «به گفته ابن‌خلدون، در شرق جهان عرب، ابن‌سنا الملک تنها شاعر ترانه‌سرایی بود که شعر بدون تکلف می‌سرود» (همان: ۹۵۳).

- «ابن‌هشام (متوفی در ۷۶۲ هجری)، در قاهره زاده شد و همان جا نیز در گذشت. وی صاحب تألیفات بسیار متعددی. در نحو و شرح اشعار و حتی مناظرات مذهبی است. ابن‌خلدون، آثار او را «می‌ستوده است» (ج.م. عبدالجلیل ۱۳۷۳: ۲۵۳).

## ۲-۲- ویژگی‌های اجتماعی ادبیات از دیدگاه ابن‌خلدون

○ وابستگی زبان و ادبیات به شرایط اجتماعی به این معنی که پیدایش و گسترش آن‌ها متناسب با شرایط اجتماعی و مبتنی بر آن است. مثلاً علت رواج زبان عربی، اقتدار سیاسی اعراب و چیرگی اجتماعی آنان بوده است: «باید دانست که لغات مردم شهرها عبارت از زبان ملت یا قومی است که بر شهرها غلبه می‌یابند یا آن‌ها را بنیان می‌نهند و به همین سبب لغات کلیه شهرهای اسلامی در مشرق و مغرب تا این روزگار عربی است... و علت آن این است که دولت اسلامی بر ملت‌ها غلبه یافته است... زیرا مردم پیرو سلطان و دین او می‌باشند و به‌کار بردن زبان عربی... فرمانبری از عرب به‌شمار می‌رفت» (ابن‌خلدون ۱۳۸۲: ۷۵۰). و هرگاه این چیرگی از میان برود و قوم دیگر چیرگی سیاسی بیابد، زبان عربی به خطر می‌افتد. «و چون تاتار و مغول که از کیش اسلام پیروی نمی‌کردند در مشرق به فرمانروایی رسیدند، این مرجع از میان رفت و زبان عربی تباہ شد و در ممالک اسلامی عراق و خراسان و بلاد فارس و سرزمین هند و سند و ماوراءالنهر و بلاد شمال و ممالک روم، هیچ‌گونه نشانی از آن به جای نمانده، شیوه‌های زبان (عرب) در شعر و نثر منسوخ شد» (همان: ۷۵۱). هرچند اقتدار و چیرگی سیاسی را نمی‌توان به عنوان تنها عامل رواج یک زبان تلقی کرد و عوامل متعدد دیگری را نیز باید به آن

افزود، اما نفس توجه آشکار ابن خلدون به ارتباط این امر با عوامل اجتماعی، حایز اهمیت است.

○ آمیختگی اجتماعی سبب آمیختگی زبان می شود. ابن خلدون یکی از علل تطور زبان را آمیختن آن با زبان های دیگر می داند که آن هم یک منشأ اجتماعی دارد که عبارت است از آمیختن مردم جوامع با یکدیگر و تأثیرگذاری متقابل آنها. مثلاً در مورد تطور زبان عربی و خارج شدن آن از صورت اصلی می گوید: «ملت ها در همه شهرها و کشورها زبان های خود را فرو گذاشتند و به زبان عرب سخن می گفتند. آنگاه در نتیجه آمیختن زبان عرب با زبان های بیگانه فساد به آن راه یافت و بعضی از احکام آن دگرگونه شد و اواخر کلمات آن تغییر پذیرفت» (همان).

○ دسته بندی زبان و ادبیات براساس دو محیط اجتماعی مختلف شهری و روستایی. ابن خلدون معتقد است که زبان عربی در مناطق روستایی به علت یکدستی و تداوم اجتماعی بیشتر، کمتر در معرض تطور بوده و به تعبیر او «ریشه دارتر و اصیل تر» از زبان مناطق شهری است و بنابراین، می توان دو نوع زبان را از این لحاظ باز شناخت: «این زبان آمیخته را در همه شهرهای اسلامی زبان شهری می نامیدند و همچنین بیشتر اهالی شهرهای اسلامی در این روزگار از عقباب تازیانی هستند که شهرهای مزبور را متصرف گردیده و قریانی تجمل و ناز و نعمت آنها شده اند؛ چه، از لحاظ عدد بیش از ساکنان غیرعرب آن شهرها بوده اند. و به این سبب وارث سرزمین و دیار ایشان شده اند و زبان به وراثت از نسلی به نسل دیگر می رسد... و این زبان را شهری نامیده اند، منسوب به مردم شهرها و پایتخت ها برخلاف لغت بادیه نشینان که از لحاظ عربیت، ریشه دارتر و اصیل تر است» (همان: ۷۵۱).

همین قاعده در مورد شعر نیز مصداق دارد. از نظر ابن خلدون آمیختگی زبان سبب تغییر و تطور شعر می شود و به همان نحو که در مورد زبان اتفاق می افتد، شعر نیز در شهر و روستا شکل و محتوای خاص خود را می یابد و به این ترتیب، در ادبیات عرب شعرهای بدای، حورانی و قلیسی که ساختار و آهنگی ساده دارند، در مناطق روستایی و شعرهای موشح، زجل (تصنیف) و عروض بلد که ساختاری پیچیده تر و آهنگی

ترکیبی‌تر دارند و قالب‌های آن‌ها می‌توانند موضوعات بیشتری را در خود جای دهند، در مناطق شهری به وجود می‌آیند و رایج می‌شوند (همان: ۱۲۹۲ - ۱۲۴۴).

○ عامل اقلیم و جغرافیا نیز در شکل‌گیری زبان و ادبیات تأثیر خاص خود را دارد؛ به طوری که از نظر ابن خلدون، به همین علت در میان مناطق شهری شرقی و مناطق شهری غربی جهان عرب در هر دو مورد زبان و ادبیات تفاوت‌هایی می‌یابیم و هرکدام از این مناطق ویژگی‌های خاص خود را به زبان و ادبیات تحمیل می‌کند. «همین زبان شهری نیز برحسب اصطلاحات مردم سرزمین‌های گوناگون دستخوش تغییرات و اختلافات فاحشی گردید، چنان‌که مردم سرزمین و شهرهای مشرق دارای لغتی به جز زبان اهل مغرب و شهرهای آن هستند... و مردم شهرنشین از شعر آن‌چه را انتساب و بنیان‌گذاری آن با طریقه وسیع زبان خودشان سازگار باشد، بر می‌گیرند» (همان: ۱۲۴۵).

○ دین نیز زبان و ادبیات را تحت تأثیر قرار می‌دهد. چنان‌که می‌توان آن را یکی از عوامل مهم شکل‌گیری بسیاری از علوم ادبی در زبان عربی دانست. برای مثال، نازل شدن قرآن مجید به زبان عربی و تأکید اسلام بر آن زبان سبب شد تا زبان‌های دیگر تحت الشعاع قرار گیرند: «چون دین (اسلام) لغات غیرعربی را فرو گذاشت و زبان رجال دولت اسلامی عربی بود. کلیه زبان‌های غیرعربی در همه کشورها متروک ماند» (همان: ۷۵۰). همچنین، از نظر ابن خلدون عنایت مسلمانان به حفظ قرآن مجید و آگاهی به محتوای آن و عمل به احکام آن که لازمه حفظ دین بود یکی از علل مهم بقا و استمرار زبان عربی به‌شمار می‌رود «چون ملت‌های غیرعرب مانند دیلمیان و سلجوقیان در مشرق و زناته و بربر در مغرب به فرمان‌روایی رسیدند... زبان عربی... نزدیک بود از میان برود؛ اگر مسلمانان به کتاب (قرآن) و سنت که حفظ دین وابسته به آن‌ها است، عنایت نمی‌کردند» (همان: ۷۵۱). دین مستقیماً موجب پیدایش دسته‌ای از علوم در زبان و ادبیات عرب شده که ابن خلدون از آن‌ها به عنوان «علم نقلی» یاد می‌کند؛ مانند تفسیر، علم قرائت، حدیث، فقه و اصول فقه و علم کلام که «لازمه فراگرفتن این علوم، زبان عربی است که زبان ملت اسلام است و قرآن به آن زبان نازل شده است»



(همان: ۸۸۴). بنابراین، اعتقادات دینی از این طریق موجب حفظ زبان عربی شده است. علومی مانند علم نحو نیز با انگیزه حفظ اصول و قواعد زبان عربی که لازمه فهم قرآن و حدیث است، به وجود آمده است و در این مورد حضرت علی علیه السلام نقش مهم و تعیین کننده‌ای داشته‌اند و ابواسود دونلی به دستور ایشان به جمع‌آوری و ضبط قواعد نحو پرداخته است (همان: ۱۱۶۰). همین امر در مورد لغت‌شناسی و معانی و بیان نیز مصداق دارد. همچنین ابن خلدون معتقد است که به علت آشنایی اعزب مسلمان با ویژگی‌های بی‌نظیر کلام خداوند در قرآن مجید؛ و سطح متعالی آن، شعر دوره اسلامی به مراتب نیکوتر و تکامل یافته‌تر از دوره جاهلی پیش از اسلام است؛ زیرا قریحه مسلمانان پرورش یافته و با مبانی جدیدی برای استحکام سخن آشنا شده‌اند و افق فکری و ذهنی آنان نیز گسترده‌تر و اندیشه آنان نظام یافته‌تر و بارورتر شده است (همان: ۱۳۰). و در این مورد به خصوص باید توجه داشت که مضامین و موضوعات بسیار زیاد و متنوع و مهمی با الهام از آموزه‌های قرآن و سنت (در هر دو وجه گفتار و کردار) و تاریخ اجتماعی اسلام پدید آمد و حتی آرایه‌های ادبی را نیز سخت تحت تأثیر قرار داد؛ یعنی هم شکل و هم محتوای شعر را تغییر داد.

○ بسیاری از ابیات و اشعاری که ابن خلدون در جای جای کتاب «مقدمه» مورد استفاده و استناد قرار داده، مضمونی اجتماعی دارند و این نشان می‌دهد که ابن خلدون به چنین شعرهایی توجه خاص داشته و آنچه بیشتر مورد تأکید او بوده، «ادبیات اجتماعی» است. به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

▪ دربار عباسیان زیر نفوذ موالی و مملوکان غیرعرب قرار داشت و آنان به میل خود رفتار می‌کردند و در همه امور دخالت داشتند و خلیفه در واقع مسلوب الاختیار و زندانی آنان بود. ابن خلدون در این مورد شعری را از یک شاعر ناشناس نقل کرده است:

خلیفه‌ای است در قفس در میان وصیف و بغا  
هر آنچه آنان به وی تلقین کنند طوطی وار آنها را باز می‌گوید

▪ هنگامی که برمکیان در دربار هارون الرشید خلیفه عباسی نفوذ فراوان یافتند، مورد حسد دیگران قرار گرفتند و نزدیکان خلیفه با طرح دسیسه‌ای خطر برامکه را از زبان خوانندگان و نوازندگان دربار و در قالب شعر به او یادآور شدند تا وی را به عکس‌العمل وادارند و چنین نیز شد. آن اشعار چنین بود:

کاش هندی به آنچه به ما وعده داد، وفا می‌کرد

و ارواح غمدیده ما را بهبود می‌بخشید

و یک‌بار به استقلال فرمان می‌داد

زیرا عاجز کسی است که استقلال رأی و نفوذ حکم ندارد

(ابن‌خلدون ۱:۳۸۲: ۲۹)

▪ ابن‌خلدون هنگام بحث از القاب رایج خلفا و پادشاهان در دوره‌های مختلف، با اشاره به نایجا بودن تعدادی از آن‌ها، عیب‌جویی یکی از شعرا به نام ابن‌شرف در قالب شعرهای زیر را منعکس می‌سازد:

آنچه مرا از سرزمین اندلس بیزار می‌سازد

نام‌های معتمد و معتضد است

لقب‌های پادشاهی ارجمندی که نایجا به‌کار رفته است

مانند گربه‌ای است که با باد کردن خود، از هیکل شیر تقلید کند

(همان: ۴۳۹)

## النتیجة

از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که گرچه ابن‌خلدون در علوم و فنون مختلفی صاحب‌نظر بوده و به صورت قابل قبولی به آن‌ها پرداخته است، اما نگرش کلی او «اجتماعی» بوده و همه مطالب مورد بحث و بررسی خود و از جمله زبان و ادبیات را اموری اجتماعی تلقی نموده و آن‌ها را در همین چهارچوب مطرح و تحلیل کرده است.

## المصادر و المراجع

- ابن خلدون، عبدالرحمن. ١٩٥١. التعريف بابن خلدون و رحلته شرقا و غربا. القاهرة: لجنة التأليف و الترجمة و النشر.
- \_\_\_\_\_ ١٩٥٧. مقدمه ابن خلدون، حققها و ضبط كلماتها و شرحها و علق عليها و عمل فهرسها. الطبعة الأولى. الدكتور على عبدالله وافي. نه البيان العربى. القاهرة.
- \_\_\_\_\_ ١٣٨٢. مقدمه ابن خلدون. ترجمه محمد پروين گنابادى. تهران: شركت انتشارات علمى و فرهنگى. چاپ يازدهم.
- الجندي، انور. ١٩٨٥. خصائص الادب العربى فى مواجهه نظريات النقد الادبى الحديث. الطبعة الثانية. بيروت: دارالكتاب اللبناني.
- خفاجى، محمد عبدالمنعم. ١٩٨٧. البحوث الادبيه، مناهجها و مصادرها. الطبعة الثانية. بيروت: دارالكتب اللبناني.
- الزركلى، خير الدين. ٢٠٠٥. الاعلام، قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المستشرقين. الطبعة السادسة عشر. الجزء الثالث. بيروت: دارالعلم للملايين.
- زيدان، عبدالباقى. ١٩٨٠. قواعد البحث الاجتماعى. الطبعة الثالثة. القاهرة: مكتبه الانجلو المصرى.
- \_\_\_\_\_ ١٩٨١. التفكير الاسلامى. نشاته و تطوره. الطبعة الثانية. بيروت: دارغريب للطباعة.
- شلق، على. ١٩٩١. مراحل تطور النشر العربى فى نماذجه. الطبعة الاولى. بيروت: دارالعلم للملايين.
- ضيف، شوقى. ١٩٩٢. عصر الدول و الامارات، (ليبيا، تونس، صيقلية). القاهرة: دارالمعارف.
- عبدالجليل، ژان محمد. ١٣٧٣. تاريخ ادبيات عرب. ترجمه دكتور آذرنوش. تهران: اميركبير. چاپ دوم.
- العظمه، عزيز. ١٩٨٧. ابن خلدون و تاريخيته. الطبعة الثانية. ترجمه عبدالكريم ناصيف. بيروت: دارالطلبعه للطباعة و النشر.

الفاخورى، حنا. ١٩٨٦. *الجامع فى تاريخ الادب العربى (الادب القديم)*. الطبعة الاولى. بيروت: دارالجيل.

\_\_\_\_\_ ١٩٩٦. *تاريخ الادب فى المغرب العربى*. بيروت: دارالجيل.

Parsons, Talkot. and ... 1956. *Theories of Society*. London: The Free Press.

Ritzer, George. 1988. *Sociological Theories*. Alfred A. New York: Knopf Inc.